



اعراض از مالکیت از منظر آیت الله شبیری زنجانی

پدیدآورنده (ها) : جواهری، میثم

فقه و اصول :: نشریه پژوهش های فقهی تا اجتهاد :: پاییز و زمستان ۱۳۹۶ - شماره ۲

صفحات : از ۷ تا ۲۴

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1370579>

تاریخ داندود : ۱۴۰۴/۰۸/۱۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- علّت و حکمت از دیدگاه آیه الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه
- انسداد از دیدگاه آیت الله العظمی شبیری زنجانی (دام ظلّه)
- سیری در «فرائد الاصول»
- نگاهی به شیخ انصاری از دریچه فرائد و مکاسب
- واکاوی شیوه های شیخ انصاری در نقد سند حدیث
- تناسب بین حکم و موضوع ا ز دیدگاه آیه الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه
- خطابات قانونیه
- انجبار ضعف سند و گونه های آن از منظر شیخ انصاری
- شروط تنجّز علم اجمالی از نگاه شیخ انصاری رحمه الله علیه و میرزای نائینی رحمه الله علیه
- گونه شناسی قراین احراز ظهور از منظر شیخ انصاری
- نقدی بر نظریه علامه طهرانی مبنی بر حرمت تقویم هجری شمسی
- شیخ انصاری و اصول کاربردی

عناوین مشابه

- تبیین مراد استعمالی آیه «وابتلوا الیتامی» از نگاه آیت الله شبیری زنجانی دام ظلّه
- نامه ای به رهبر انقلاب؛ ماجرای نامه محقق شوشتری به رهبر انقلاب از زبان آیت الله شبیری زنجانی
- گوشه هایی از تاریخ حوزه علمیه قم به روایت آیت الله العظمی شبیری زنجانی؛ حاج شیخ بعد از قصه کشف حجاب زیر و رو شد
- انسداد از دیدگاه آیت الله العظمی شبیری زنجانی (دام ظلّه)
- گزارش آیت الله العظمی شبیری زنجانی از آرای مرحوم آیت الله العظمی داماد؛ متفردات مدرسه قم
- آیت الله صدر و دغدغه مدیریت حوزه: گفتاری منتشر نشده از آیت الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی درباره آیت الله العظمی سید صدر الدین صدر / حجت الاسلام رضا مختاری
- ولایت فقیه از منظر آیت الله خویی
- گفتاری از مرحوم آیت الله عباسعلی عمید زنجانی / فقه با طعم «سبر»!
- آیه الله حاج آقا حسین بوجردی از دیدگاه آیه الله شبیری زنجانی
- از خودبینی تا خدایبینی؛ فطرت از منظر آیت الله شاه آبادی

تاجتھا

دو فصل نامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

اعراض از مالکیت

از منظر آیت الله شبیری زنجانی^۱

میثم جواهری^۲

چکیده

برای اثبات اینکه با اعراض مالک، مال از ملکیت او خارج می‌شود به چهار دلیل تمسک شده است که عبارت است از بنای عقلا، سیره متشرعه، روایت «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^۳ و روایات خاصه. در این نوشتار استدلال به دلیل چهارم مخدوش دانسته شده است.

اعراض صور مختلفی دارد. در برخی موارد بی شک مال از ملک مالک خارج نمی‌شود؛ مانند آنکه مالک تنها قصد اعراض داشته باشد. مواردی نیز مشکوک است که به نظر ما با اعراض، ملکیت سلب می‌شود. از جمله می‌توان به دو مورد اشاره نمود:
۱. مالک همراه با رهاکردن مال، قصد ازاله اعتباری ملکیت از خود را دارد. ۲. مالک تنها

تاجتھا

اعراض از مالکیت از منظر آیت الله شبیری زنجانی

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۹۶/۱۱/۲۰

۲. این مقاله به قلم آقای میثم جواهری از دانش‌پژوهان مرکز فقهی امام محمدباقر (ع) از مباحث خارج آیت الله شبیری زنجانی (رحمته الله علیه) زیر نظر آن مرکز استخراج و به تأیید رسیده است.

۳. ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹۹.

مال را رها کرده و نسبت به آن بی تفاوت است و هیچ تصویری نسبت به ملکیت دیگری یا اباحه به دیگری و یا قصد ازاله اعتباری ملکیت ندارد؛ حتی نسبت به بقای ملکیت خود نیز تصویری ندارد؛ بلکه تنها حیا زنی که قبلاً داشته و مال در اختیارش بوده را، تکویناً از خود سلب کرده است.

واژگان کلیدی: اعراض، مالکیت، سلطنت.

مقدمه

شریعت مقدس اسلام اموری مانند ارث، حیا زت و عقد بیع را سبب احداث ملکیت و اموری مانند عتق و وقف عام را سبب سلب مالکیت قرار داده است؛ ولی نسبت به اینکه آیا اعراض را نیز مانند عتق و وقف عام، سبب سلب مالکیت قرار داده یا خیر اختلاف است.

اعراض صور مختلفی دارد که در برخی موارد بدون تردید مال از ملک مالک خارج نمی شود؛ مثل اینکه مالک تنها قصد اعراض دارد، به این صورت که انسان بدون انجام هیچ کاری و تنها با نیت و قصد قلبی یا با انشای لفظی، علاقه اعتباری خود را از ملک سلب کند در این صورت مال اعراض شده از ملک خارج نمی گردد؛ زیرا در عرف عقلاً اگر کسی در خانه خود نیت کند یا انشای لفظی کند که تمام املاکم را از ملکم بیرون کردم، با گفتن این لفظ یا انشای قلبی، هیچ گاه حکم به خروج از ملک نمی شود.

و در مقابل پاره ای از موارد محل بحث است که آیا با اعراض، مالکیت زائل می شود و یا اینکه فقط جواز تملک برای دیگران ثابت می گردد؟ برای این موارد مشکوک می توان به دو مورد اشاره نمود:

۱. مالک همراه با رها کردن مال، قصد ازاله اعتباری ملکیت از خود را دارد؛ مثل شخصی که ماهی صید کرده و به قصد این که از ملک خودش خارج کند صید را رها می کند.

۲. مالک تنها مال را رها کرده و نسبت به آن بی تفاوت است و هیچ تصویری نسبت به ملکیت دیگری یا اباحه به دیگری و یا قصد ازاله اعتباری ملکیت ندارد و حتی نسبت به بقای ملکیت خود نیز تصویری ندارد، بلکه تنها تکویناً حیا زتی را که قبلاً داشته و مال در اختیارش بوده، از خود سلب کرده است.

تاجت

لازم است به منظور دستیابی به پاسخ صحیح، به ادله سلب ملکیت به واسطه اعراض مراجعه کرده و مقتضای آنها را بررسی نمود.

۱. بنای عقلا

محقق *ایروانی* می‌نویسد: عقلا اعراض را سبب سلب مالکیت مالک می‌دانند. بنابراین در مواردی که شارع، حکمی را برای اموال مالک جعل نموده است، این احکام نسبت به مال مورد اعراض ثابت نمی‌شود؛ زیرا شرع مقدس در مفهوم مال تصرفی نکرده و تنها احکامی را برای مال مالک جعل نموده است و عقلا مال اعراض شده را متعلق به مالک اوّل نمی‌دانند. پس احکامی که شرعاً بر مال بار شده بر این مورد مترتب نمی‌شود.^۱

اشکال اول: گرچه شارع در مفهوم مال تصرف نکرده، اما در مصادیق آن تصرف کرده است و این گونه نیست که هر چیزی که در اعتبار عقلا مال به شمار برود، در اعتبار شرع نیز مصداق مال باشد.

پاسخ: با توجه به اینکه عقلا مال اعراض شده را از ملک مالک خارج می‌دانند، اگر شارع اعتبار خاصی برای مال داشته باشد، باید بیان کند و اگر بیان نموده باشد در این گونه امور عام‌البلوی حتماً به ما می‌رسد، در حالی که از این مطلب در آیات و روایات، اثری یافت نمی‌شود. این سکوت شارع حجیت امضائی رویه عقلانی مزبور را اثبات می‌کند و از این مسیر خروج مال اعراض شده از ملکیت ثابت شده و احکام شرعی ملکیت مترتب نخواهد شد.

ممکن است کسی بگوید: تصرف در مصداق بدون تصرف در مفهوم ممکن نیست؛ زیرا انطباق هر مفهوم بر مصداقش قهری است و اگر موردی را عرف، مصداق یک مفهوم می‌داند ولی شارع این مورد را مصداق آن مفهوم نمی‌داند به این جهت است که تصور و تعریف شارع از آن مفهوم، مغایر با تصور و تعریف عرف از آن مفهوم است. در پاسخ می‌گوییم: ملک به معنای چیزی است که قاهریت مالک بر آن فرض شده

ساجده

اعراض از مالکیت از منظر آیت الله شبیری زنجانی

۱. *ایروانی، جمان السلک*، ص ۲۱۷. «ظاهر این است که اعتبار عرفی آن را نمی‌پذیرد، بلکه اعراض از دید عرف ملک را از ملکیت خارج می‌کند ... و روشن است که شارع نمی‌تواند در مفهوم مال تصرف کند ...».

باشد و این مفهومی نسبی است که به اختلاف فرض کنندگان مختلف می‌شود؛ بدین معنی که اگر اعتبار شرعی با اعتبار عقلایی - به طور عام - یا اعتبار گروهی از عقلا یا اعتبار شخص متکلم مختلف باشد، این امر به معنای تعدد وضع مفهوم مال نیست. لذا دلالتی ندارد که شارع برای خود اصطلاحی غیر از اصطلاحی که در میان مردم عادی به کار می‌رود جعل کرده باشد.

نظیر کلمه پول که هر کشور برای خود پول خاصی دارد؛ ولی آیا مختلف بودن پول کشورهای مختلف به معنای تعدد اصطلاح پول است؟ بی‌شک چنین نیست، بلکه پول یک مفهوم نسبی است که به اعتبارات مختلف، مختلف می‌گردد و می‌تواند آنچه در کشوری پول تلقی می‌شود در کشور دیگر پول نبوده و فاقد اعتبار باشد. در مفهوم مال نیز همچون مفهوم پول تعدد اصطلاح نیست، بلکه نسبی بودن مفهوم آن سبب اختلاف مصداق آن نزد شرع با مصداق آن نزد عقلاء شده است.

اشکال دوم: محقق خویی آورده است: با دقت در بنای عقلا درمی‌یابیم که در موارد اعراض، تنها اباحه تصرف که جزو مدالیل التزامی اعراض از ملک است برای کسی که مال اعراض شده را برمی‌دارد ثابت می‌شود، نه ملکیت.

شاهد بر عدم ملکیت آن است که اگر مالک قبل از تصرف گیرنده پشیمان شود و بخواهد مال خود را مطالبه کند، عقلا برای او حق قائل می‌شوند و گیرنده نمی‌تواند با او معارضه کند، این کاشف قطعی است که گیرنده، مالک نشده و تنها اباحه تصرف دارد.

البته اگر گیرنده در مال تصرف کرد مثلاً پارچه را برید یا با چوب میز ساخت، بلکه اگر مال را به مکان دور دستی منتقل ساخت این اباحه، لازم گردیده و مالک نمی‌تواند رجوع کند.

همچنین اگر گیرنده بخواهد تصرفی که متوقف بر ملک است مانند بیع انجام دهد، قبل از بیع، آن‌ما مالک می‌شود، تا مال از ملک او خارج شود. این امر نیز از توابع اباحه مطلق است که مدلول التزامی اعراض می‌باشد؛ زیرا وقتی تصرف متوقف بر ملک، مباح

تاجت

سال اوله شماره ۲، پیاپی ۱ و زمستان ۱۳۹۶

است ناچار باید با عنایت به «الابیع الا فی ملک؛ جز در ملک، بیعی نیست»^۱ ملکیتی برای گیرنده قبل از انتقال حاصل گردد، تا معوض از ملک او خارج گردد.^۲

پاسخ اول: عقلاً در موارد اعراض، شخص گیرنده را مالک می‌دانند. مثلاً اگر کسی چوبی را در بیابان رها کرد و دیگری آن را برداشت او را مالک می‌دانند. البته مالکیت او را جائز و قابل زوال می‌دانند. لذا از جواز رجوع مالک نمی‌توان کشف کرد که اصلاً ملکیت حاصل نشده است؛ زیرا جواز رجوع مالک، لازم اعم عدم حصول ملکیت است و با ملکیت جائزه نیز سازگار است.

توضیح اینکه از بنای عقلاً دو مطلب مسلم استفاده می‌شود:
مطلب اول: اگر مالک قبل از اینکه کسی مال اعراض شده را بردارد رجوع کند، مال از آن او است به همان ملکیت سابق، نه به ملکیت جدید و حادث.
مطلب دوم: اگر مالک پس از اینکه کسی مال اعراض شده را بردارد و قبل از تصرف او رجوع کند، باید مال را به او برگرداند.
می‌توان مطلب اول را به طرقی توجیه کرد:

توجیه اول: اعراض باعث خروج از ملک مالک نیست.
توجیه دوم: اعراض باعث خروج از ملک مالک است، اما به نحو شرط متأخر، مشروط است به اینکه قبل از این که کسی آن را بردارد، مالک رجوع نکند.
توجیه سوم: اعراض باعث خروج از ملک است، ولی به نحو متزلزل. بدین صورت که اگر مالک رجوع نکرد لازم می‌گردد و اگر رجوع کرد بر ملک مالک باقی می‌ماند.
می‌توان مطلب دوم را نیز به سه شکل بالا توجیه کرد. افزون بر آن دو شکل دیگر هم قابل تصویر است:

توجیه چهارم: هرچند اعراض، سبب خروج از ملک نیست، ولی جواز تملک برای

۱. نوری، مستدرک، ج ۱۳، ص ۲۳۰. عَوَالِي اللَّائِلِي قَالَ النَّبِيُّ ص لَا بَيْعَ إِلَّا فِيمَا تَمْلِكُ.

۲. خویی، موسوعه، ج ۳۰، ص ۴۶۱ «در مسأله‌ی اعراض - گذشته از آن‌که مسأله‌ی اختلافی و دو قولی است - نصی که قابل اتکا باشد، وارد نشده است، هر چند که مشهور آن است که باعث زائل شدن ملک است، اما گروهی دیگر بر این نظرند که بر آن جز اباحه‌ی تصرف برای هر فرد چیزی مترتب نمی‌شود ... پس نهایت چیزی که بر اعراض مترتب می‌شود مدلول التزامی آن، یعنی اباحه‌ی تصرف و نه ملکیت برای متصرف است.»

آخذ ثابت می‌گردد، البته به نحو شرط متأخر که مالک رجوع نکند. توجیه پنجم: مانند صورت قبل، با این فرق که آخذ مالک است؛ ولی به نحو ملک جایز و متزلزل که با تصرف، لازم می‌گردد و اگر قبل از تصرف، مالک اولی از اعراض خود پشیمان شد می‌تواند مال خود را پس بگیرد.

با عنایت به تمام صورتهای احتمالی مسأله معلوم می‌گردد که جواز رجوع مالک به هیچ وجه دلیل بر عدم خروج مال اعراض شده از ملک مالک یا عدم دخول آن در ملک گیرنده نیست، بلکه با دقت در بنای عقلا معلوم می‌گردد که آنها آخذ را مالک مال اعراض شده می‌دانند، حال یا به نحو شرط متأخر یعنی مشروط به عدم رجوع مالک اول قبل از تصرف یا به نحو ملکیت جائز.

پاسخ دوم: مدلول التزامی اعراض، اباحه جمیع تصرفات نیست؛ زیرا مالک فقط به سلب ملکیت از سوی خود نظر دارد و توجهی به این که همه تصرفات برای دیگری مباح باشد یا خیر ندارد. بنابراین اگر بداند که شارع ملکیت را از وی سلب نکرده، معلوم نیست که راضی به اباحه جمیع تصرفات باشد. مثلاً شخصی که مالک نصاب زکات است برای این که به مالش زکات تعلق نگیرد قسمتی از نصاب را پیش از تعلق، از مال خود با اعراض خارج می‌سازد و چه بسا بعد از گذشت سال هم بخواهد دوباره آن را تملک کند. در این صورت اگر بداند که شارع مقدار اعراض شده را از ملک او خارج نساخته، ممکن است راضی به تصرف دیگری در آن نباشد.

علما شبیه همین کلام را در بحث مقبوض به عقد فاسد گفته‌اند. آورده اند که اگر رضایت بایع به تصرف مشتری در مبیع منحصر در صحت عقد نباشد و بر فرض عدم صحت هم به تصرف او راضی باشد، در این صورت ید مشتری نسبت به مبیع ید ضمانی نخواهد بود؛ ولی اگر رضایت بایع تنها بر فرض صحت عقد باشد، ید مشتری ید ضمانی خواهد بود.

۲. سیره متشرعه

سیره متشرعه بر این است که اعراض را سبب سلب ملکیت می‌دانند. شاهد آن این است که اگر میت برای ثلث مال خود مصارفی تعیین کرده باشد. یا کسی را برای صغار

خود قیّم قرار داده باشد، هیچ‌گاه وصی یا قیّم صغار، خود را موظف نمی‌داند که پوست گردو، پوست بادام و سایر چیزهایی که دور ریخته شده را جمع‌آوری کند و آن را در ثلث مصرف کند یا برای صغار حفظ نماید. این سیره کاشف از آن است که با اعراض، مالکیت از مالک سلب می‌گردد.

اشکال اول: ممکن است موظف ندانستن وصی یا قیّم صغار از این جهت باشد که وصیت از این‌گونه اموال اعراض شده انصراف دارد یا قیمومیت صغار این اموال را شامل نمی‌شود. پس ادله ملکیت مالک در این موارد محدود نمی‌باشد، بلکه ادله ایصاء و قیمومیت محدود است.^۱

پاسخ: به‌طور یقین در سیره عقلا و متشرعه چنین مواردی مصداق ملک مالک و اموال نیست. از این‌رو وصیت و قیمومیت شامل آن نمی‌شود، نه اینکه با فرض مالک دانستن اعراض‌کننده، دایره وصیت و جعل قیّم را مضیق بدانند. شاهدش این است که موصی یا انتخاب‌کننده قیّم برای صغار خود، نمی‌خواهد اموال اعراض‌شده را با فرض اینکه این اموال هنوز شرعاً در ملکیت اوست، ملک ورثه قرار داده و وصیت خود را نسبت به چنین اشیایی مضیق نماید. همچنین، موصی با ارفاق اموال اعراض‌شده به ورثه نمی‌خواهد ملک آنان را زیاده‌تر نماید.

اشکال دوم: ممکن است ادله حرمت تصرف در مال غیر در این‌گونه موارد به وسیله سیره متشرعه تخصیص خورده باشد؛ چون حرمت تصرف، لازمه عقلی ملکیت نیست تا تخصیص آن معقول نباشد.^۲

مؤید این اشکال این است که از سیره قطعی عقلا و متشرعه برمی‌آید که انتفاع از ملک غیر بدون تصرف، بدون اجازه مالک جایز است. مثلاً استفاده از سایه دیوار دیگری یا روشنایی منزل او یا مناظر زیبای باغ و بوستان بدون اجازه مالک جایز است. بنابراین سیره عقلایی حکم نمی‌کند که تمام امور مربوط به مال در اختیار مالک باشد. پس چنان که انتفاع از ملک دیگری بدون اجازه او جایز است، ممکن است پاره‌ای از تصرفات هم جایز باشد.

۱. ایروانی، جمان السّک، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۱۷.

پاسخ: رضایت به تصرف دیگران در فرض خروج مال از ملک خودش ملازمه ندارد با اینکه در صورت عدم زوال ملکیت نیز به تصرف دیگران راضی باشد؛ بلکه شاید مالک اعراض کننده، در صورت بقای ملکیت خود، به تصرف دیگران در آن رضایتی نداشته باشد و اگر مالک در فرض بقای ملکیت خود، به تصرف دیگری در این مال رضایت نداشته باشد، وجهی ندارد که شارع با تخصیص ادله حرمت تصرف در ملک غیر، این موارد را از آن ادله استثنا کرده و اجازه تصرف داده باشد. همان طور که ادعای انصراف ادله حرمت تصرف در مال غیر از چنین مواردی نیز وجهی ندارد.

اشکال سوم: ممکن است ادله حرمت تصرف در ملک غیر تخصّصاً این مورد را نگیرد و ذاتاً از این گونه موارد انصراف داشته باشد؛ حتی ادعای انصراف ادله حرمت غصب و ظلم از چنین تصرفاتی بسیار قوی است.^۱

پاسخ: حرمت ظلم به دلیل عقلی ثابت شده است و انصراف در ادله عقلی جاری نیست، بلکه فقط در ادله لفظی مطرح است.

بنابراین با فرض تحقق صغرا و مصداقیت برای ظلم، مقید دانستن کبرای عقلی حرمت ظلم و التزام به عدم حرمت صحیح نیست.

حاصل آنکه طبق بنای عقلا و سیره متشرعه شیء اعراض شده در ملک مالک باقی نمانده و تصرف در این اشیاء جایز است.

۳. اطلاق قانون سلطه بر مال

اطلاق «النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^۲ اقتضا دارد که مالک بتواند با اعراض، مال تحت اختیار خود را از ملکیت خویش خارج سازد و اگر مالک چنین اختیاری نداشته باشد باید سلطنت وی محدود و اطلاق روایت مقید شده باشد و چون دلیلی بر چنین تقییدی در دست نیست به مقتضای اصل اطلاق حکم می کنیم که مالک چنین حقی را داراست.

اشکال: محقق ایروانی می فرماید: مستفاد از روایت تنها تسلط بر مال به حمل شایع یعنی مصداق مال و معنوی مال مثل خانه، مزرعه است. روایت بر تسلط مالک بر عنوان مال و ازاله عنوان مال از شیء خارجی دلالتی ندارد. پس مقتضای اطلاق روایت به

۱. همان. «بلکه ادعای انصراف ادله حرمت ظلم، غصب و تجاوز از آن، جداً قوی است».

۲. ترجمه: مردم بر اموالشان تسلط دارند. ابن ابی جهور، عوالی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹۹.

اندازه‌ای نیست که حتی شامل از بین بردن موضوع سلطنت شود؛ تا در این صورت، مالک بتواند با اعراض، مال را از سلطه خویش خارج سازد.

چنان‌که سلطه سلطان بر رعایای خود، فقط بر سلطه او بر رعایا با حفظ رعیت بودن آنان دلالت می‌کند اما بر سلطه او بر اخراج رعایا از رعیت بودن دلالت نمی‌کند. پس با حفظ عنوان، بر معنوی سلطه دارد، نه بر خود عنوان.

مثل اینکه خداوند بدون هیچ محدودیتی از هر جهت سلطنت دارد؛ اما مقتضای عموم در سلطنت مطلقه الهی هرگز این نیست که خداوند بر از بین بردن سلطنت خویش مسلط باشد و عدم تسلط خداوند بر اذهاب سلطه، قصور در سلطنت به شمار نمی‌آید.^۱

پاسخ اول: در فرمایش ایشان چند امر با یکدیگر خلط شده است؛ زیرا سلطنت دارای چند مرحله است؛

مرحله اول: سلطنت بر مال - به حمل شایع - همچون خانه و قالی.

مرحله دوم: سلطنت بر عنوانی که با آن، سلطنت بر معنونات حاصل شده است؛ چنانچه سلطنت مالک خانه بر خانه، از جهت ملکیت خانه برای اوست؛ گاهی فرد بر ملکیت خانه نیز سلطنت دارد؛ بدین معنا که می‌تواند خانه را از ملکیت خود خارج سازد.

مرحله سوم: سلطنت بر خود سلطنت؛ یعنی هم بر معنوی و هم بر عنوان سلطنت است و فرد بر ازاله سلطنت خود از عنوان یا معنوی آن به دیگری سلطه دارد.

کلام محقق *ایروانی* در انکار اطلاق ادله سلطنت نسبت به سلطنت بر سلطنت و نیز مثالی که ایشان مطرح کردند، به مرحله سوم مربوط است؛ یعنی شخص با حفظ عنوان بخواهد سلطنت را از خود سلب کند. مثل سلطنت مطلقه الهی که خداوند بخواهد آن را از خود سلب کند؛ اما بحث در مرحله دوم و در سلطه یا عدم سلطه مالک بر ازاله عنوان مال از معنوی است. بحث در این نیست که شخص با حفظ مال بودن شیء خارجی سلطنت خود را زایل کند.

۱. *ایروانی، جمان السلک*، ص ۲۱۷.

در سلطه رییس یک کشور بر رعایای خود گاهی سلطه او تنها به این است که با حفظ رعیت بودن، امر و نهی وی درباره آنها نافذ است و گاهی نیز سلطه او بیش از این است. مثل اینکه بر اخراج افراد از رعیت بودن نیز سلطه دارد؛ اما لازمه چنین حقی این نیست که توان از بین بردن سلطنت خود بر رعایا را با حفظ رعیت بودن داشته باشد. بلکه شاید دیگران مثل مجلس این حق را داشته باشند، اما تحت اختیار خودش نباشد.

البته سلطه رییس یک کشور بر مردم، عرضی و قراردادی است، نه ذاتی. بنابراین از بین بردن آن با نهادها یا اشخاص ممکن است؛ ولی سلطنت مطلقه الهی، ذاتی خداوند بوده و سلب آن ممکن نیست. این به معنای قصور در سلطنت الهی یا محدودیت قدرت الهی نیست؛ بلکه به جهت محدودیت شیء ضروری الثبوت یا ضروری العدم است؛ زیرا قدرت به امور ممکن بالذات تعلق می‌گیرد، اما امور ضروری بالذات همچون نفس سلطنت الهی یا ممتنع بالذات همچون اجتماع نقیضین از دایره قدرت خارج بوده و به اصطلاح، در قابلیت قابل، نقص است، نه فاعلیت فاعل.

پس به سبب ذاتی بودن سلطنت الهی و عرضی بودن ملکیت اشیا، مقایسه سلطنت الهی با اعراض صحیح نیست. دلایل عدم صحت در مقایسه این دو این چنین است:

۱. سلطنت الهی ذاتی بوده و ملکیت اشیا عرضی است.
 ۲. در اعراض با حفظ عنوان ملکیت، قدرت بر ازاله سلطنت مطرح نیست؛ بلکه قدرت بر نفس عنوان ملکیت مطرح است، بر خلاف سلطنت الهی.
 ۳. در مسأله ملکیت بدون تردید مالک می‌تواند با انتقال مال به غیر، آن را از ملکیت خود خارج سازد؛ ولی اینکه خداوند سلطنت خود را به دیگری منتقل و با واسطه خود را فاقد سلطنت سازد، تصور صحیحی نیست.
- پاسخ دوم: تذکر چند امر در بررسی اصل مفهوم «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» مفید است.

امر اول: مستفاد از این روایت، سلطه و قدرت مالک، بر عتق عبد خود یا وقف عام مال خود است. عرف نیز عدم قدرت مالک بر عتق و وقف را - بنابر اینکه وقف تحریر باشد - محدودیت سلطه شخص می‌داند.

امر دوم: ازاله مستقیم عنوان ملکیت با ازاله با واسطه آن فرقی ندارد؛ یعنی در

صورت سلطه بر ازاله با واسطه عنوان ملکیت، باید سلطه بر ازاله مستقیم عنوان ملکیت نیز ثابت باشد. از آنجا که همه فقیهان از جمله محقق ابروانی، از عبارت «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» سلطه مالک بر انتقال مال به وسیله فروش یا هبه را استفاده کنند، و نقل مال به واسطه هبه، سبب از بین رفتن ملکیت مالک بر عین خاص می‌شود، پس باید سلطه بر ازاله مستقیم عنوان ملکیت نیز پذیرفته شود. اگر این روایت به ازاله مستقیم عنوان ملکیت ناظر نباشد، نباید جواز نقل مال را نیز از آن استفاده کرد. البته مرحله سوم تسلط،^۱ حکمی شرعی است نه حقی از حقوق مالک؛ ولذا به «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» مربوط نیست.

امر سوم: از آنجا که روایت در محیط عرفی صادر شده و به بیش از سلطه‌های عرفی و عقلایی مالکان در اموال خود نظر ندارد، در صورتی که در اعراض، بنای عقلا بر خروج از ملک پذیرفته نشود، تمسک به این روایت برای اثبات زوال ملکیت مشکل است. اما با پذیرش بنای عقلا - که ما هم پذیرفتیم - می‌توان با استناد به این روایت، امضای بنای عقلا را به دست آورد. اطلاق این روایت، مرحله اول و دوم از مراحل سه‌گانه سلطنت را اثبات می‌کند.

تأجتهاد

۴. روایات

به روایات متعددی پیرامون اعراض استدلال شده است. با بررسی آنها آشکار می‌شود که هیچ یک تمام نیست.

۱،۴. روایت سکونی

السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُضَمِّنُ الْقَصَارَ وَ الصَّبَّاحَ وَ الصَّائِغَ احْتِطَاطاً عَلَى أَمِيَّةِ النَّاسِ وَ كَانَ لَا يُضَمِّنُ ع مِنَ الْغَرَقِ وَ الْحَرَقِ وَ الشَّيْءِ الْغَالِبِ وَ إِذَا غَرِقَتِ السَّيْفِيَّةُ وَ مَا فِيهَا فَأَصَابَهُ النَّاسُ فَمَا قَذَفَ بِهِ الْبَحْرُ عَلَى سَاحِلِهِ فَهُوَ لِأَهْلِهِ وَ هُمْ أَحَقُّ بِهِ وَ مَا غَاصَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ تَرَكَهُ صَاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ؛

امام صادق ع فرمود: امیر المؤمنین ع قصر و رنگز و زرگر را، برای

اعراض از مالکیت از منظر آیت الله شبیری زنجانی

۱. مرحله سوم، سلطنت بر خود سلطنت؛ یعنی هم معنوی و هم عنوان وجود دارد؛ و با بقای عنوان، بتوان سلطنت خود را از عنوان یا معنوی زایل ساخت و یا به دیگری منتقل نمود.

آن‌که در نگه‌داری اموال مردم احتیاط کنند، ضامن قرار می‌داد و در (بلایایی هم‌چون) غرق شدن، آتش‌سوزی و چیزهایی که در اختیار انسان نیست و غالباً موجب تلف می‌شود، ضامن قرار نمی‌داد؛ هر گاه کشتی و آن چه در آن است غرق شود و مردم به آن دست یابند، پس آن‌چه دریا به ساحل برساند، از آن صاحبش است و او به آن مال سزاوارتر است و آن‌چه مردم با غواصی به دست بیاورند و صاحبش آن را ترک کند از آن آن‌ها است.^۱

مرحوم ابن ادریس^۲ به این روایت استدلال نموده است. این روایت بیانگر این است که اگر پس از غرق شدن کشتی، مالک، مال را ترک کرده و غواص آن را بیرون آورد مالک آن می‌گردد.

اشکال محقق خویی: در روایت فرض إعراض نشده و از بحث اعراض، اجنبی است؛ زیرا اعراض متوقف است براین که مالک بداند کشتی غرق شده و مال او هم در آن بوده است، در حالی که شاید مالک اصلاً از غرق شدن کشتی بی‌خبر باشد یا نداند که فلان مال او در کشتی بوده، بلکه شاید نداند مالی دارد و در روایت اصلاً فرض نشده خود مالک در کشتی بوده یا از وجود اموالش در کشتی مطلع بوده است. بلکه حتی در فرض اطلاع از وجود اموالش در کشتی و غرق شدن آن شاید مالک هنوز امیدوار باشد اموالش هرچند تصادفاً به مثل جزر و مد، از دریا خارج شود، که به صورت طبیعی فرد از مال خود اعراض نکرده است.

موضوع روایت مال تالف عرفی است؛ یعنی اگر به‌صورت عادی امید به رسیدن به مالی نباشد و کسی با تحمل زحمت بسیار آن را حیازت کند، مالک آن می‌گردد. مثل غواص که اگر با تحمل زحمت، اموال غرق‌شده را از آب بیرون کشد، مالک آن می‌گردد؛ اما اگر بر خلاف متعارف، اموال به‌سبب امواج از دریا خارج شود در ملک مالک اصلی باقی خواهد ماند.

موضوع روایت سکونی تلف عرفی یا در معرض تلف بودن است و با اعراض و

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۴۲، ح ۵.

۲. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۱۹۵.

سلب ملکیت اعتباری از خود ارتباطی ندارد. بلکه گاهی مالک در مال تالف عرفی هنوز به مال علاقه دارد؛ یعنی اگر ببیند کسی مثل غواص، آن را به ملک خود درآورده است، ناراحت می‌شود؛ ولی بنابر حکم شرعی تعبدی، در هر دو صورت - اعراض مالک یا عدم آن - غواص مالک می‌گردد. بنابراین، موضوع روایت سکونی تالف عرفی است که با اعراض، نسبت عموم و خصوص من وجه دارد.^۱

پاسخ: محقق خویی به قید «و ترکه صاحبه» که در روایت سکونی آمده است، توجه نکرده است؛ در حالی که با توجه به این قید، بی‌خبری مالک از غرق شدن کشتی یا بی‌خبری وی از داشتن مال و یا عدم آگاهی وی از بودن اموالش در کشتی در موضوع روایت فرض نشده است.

البته قید «ترکه صاحبه» در نقلی دیگر از روایت سکونی که با تعبیر «الشعیری» آمده است - که همان سکونی است - وجود ندارد:

عَنِ الشَّعِيرِيِّ قَالَ سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَفِينَةٍ انْكَسَرَتْ فِي الْبَحْرِ فَأُخْرِجَ بَعْضُهُ بِالْعَوْصِ وَأُخْرِجَ الْبَحْرُ بَعْضُ مَا غَرِقَ فِيهَا فَقَالَ أَمَّا مَا أَخْرَجَهُ الْبَحْرُ فَهُوَ لِأَهْلِهِ اللَّهُ أَخْرَجَهُ وَأَمَّا مَا أُخْرِجَ بِالْعَوْصِ فَهُوَ لَهُمْ وَهُمْ أَحَقُّ بِهِ؛

ساجده

شعیری گوید از حضرت اباعبدالله علیه السلام در مورد کشتی‌ای پرسیده شد که در دریا شکسته شد، پس بعضی از آنچه در دریا غرق شده بود، با غواصی از آب بیرون کشیده شده و بعضی دیگر را دریا بیرون آورد [و به ساحل رساند] فرمود: آنچه که دریا خارج کرده است از آن صاحبش است، خداوند آن را خارج کرده است، اما آنچه با غواصی خارج شده است برای غواصان است و آن‌ها به آن سزاوارتر هستند.^۲

این نقل از جهت سند قابل اعتماد نبوده و تغییری در نتیجه بحث ایجاد نمی‌کند.

تقریب دقیق‌تر اشکال محقق خویی: برای جلوگیری از این اشکال می‌توان تقریبی دقیق‌تر از کلام ایشان ارائه داد، با این توضیح که برای کشتی غرق‌شده سه مرحله متصور است:

۱. خویی، موسوعه، ج ۳۰، ص ۴۶۰. «هی کما تری لم یفرض فیها الإعراض أبداً».

۲. طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۵.

مرحله اول: لحظاتی پس از غرق شدن کشتی که معمولاً مالکان اموال غرق شده هنوز از دستیابی به اموال خود مأیوس نشده‌اند. بلکه امیدوارند دارایی‌شان از دریا بیرون بیاید. در این مرحله، مال از نظر عرف، تالف به‌شمار نمی‌آید.

مرحله دوم: معمول مردم از دستیابی به اموال غرق شده خود مأیوس هستند؛ ولی مالک - به‌خاطر ویژگی خاصی که دارد - می‌تواند با پرداخت هزینه‌ای اندک، اموال خود را به‌دست آورد. مثل اینکه خود غواصی کند و یا با غواصان رابطه دوستی دارد. در این مرحله نیز مال از نظر عرف، تالف به‌شمار نمی‌آید.

مرحله سوم: مال از نظر عرف، تالف محسوب می‌گردد. ویژگی خاصی نیز در مالک وجود ندارد. درعین حال مالک به جهتی غیر متعارف هنوز ناامید نشده و برای به‌دست آوردن آن کوشش می‌کند.

قید «و ترکه صاحبه» مرحله سوم (مالک غیر متعارف) را خارج نمی‌سازد؛ بلکه مرحله نخست را خارج نموده و در حقیقت با وجود این قید، مال اعراض شده، مصداق تالف عرفی می‌گردد.

حال اگر مالک اصلاً از غرق شدن کشتی خبر نداشته باشد و در صورت اطلاع نیز برای اینکه مال خود را دوباره تحصیل کند، کوششی نکند و یا به‌صورت غیر عادی بکوشد، این صورت‌ها نیز در دیدگاه عرف به‌منزله «و ترکه صاحبه» است؛ چراکه تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مراد از این قید، خصوص ترک فعلی که متوقف بر تصور غرق و سایر امور مربوط به آن است نباشد؛ بلکه مراد معنای اعم باشد و ترک تقدیری یعنی ترک کردن در صورت مطلع بودن را نیز شامل شود. بنابراین اشکال قبلی صحیح نیست. علاوه بر اینکه موضوع روایت با توجه به قید «و ترکه صاحبه» تنها تالف عرفی است که با موضوع اعراض متفاوت بوده و نسبت بین آن دو، عموم و خصوص من وجه است.

بر فرض اینکه اشکال پیشین درباره کلام محقق خویی پذیرفته شود، باز روایت دلالت نمی‌کند که مالک از مال خود اعراض کرده است، بلکه مستفاد از روایت این است که مالک به جهت ناامیدی از دسترسی به مال، آن را رها ساخته است و این موضوع با موضوع اعراض، متفاوت و اعم از آن است. مواردی را می‌توان جزو مصادیق

اعراض برشمرد که شخص با اختیار خود از انتفاع مال دست بکشد.

۲،۴. صحیح هاشم بن سالم

ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال له يا رسول الله إني وجدت شاة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله هي لك أو لأخيك أو للذئب فقال يا رسول الله إني وجدت بعيراً فقال معه حذاؤه وسقاؤه حذاؤه خفه وسقاؤه كرشه فلأتهجه؛

اباعبدالله ﷺ فرمود: مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و به ایشان عرض کرد: ای پیامبر خدا! من گوسفندی پیدا کرده‌ام. پیامبر خدا ﷺ فرمود: گوسفند یا از آن تو یا برادرت یا گرگ است. عرض کرد: ای پیامبر خدا! من شتری یافتم. فرمود: کفش و مشک آب‌دهی او همراه او است، کفشش سِپَل او و مشک آب‌دهیش شکنجی او است. با آن کاری نداشته باش.^۱

اشکال: صحیح هاشم بن سالم به اعراض مربوط نیست؛ چراکه دلالت بر اجازه تملک گوسفند پیدا شده در بیابان می‌کند؛ اما این به معنای اعراض مالک نیست. بلکه مناط جواز تملک مال پیدا شده آن است که مال در معرض تلف باشد. چنانچه تملک لقطه‌ای که کمتر از یک درهم است برای ملتقط جایز است، البته ضمان یا عدم ضمان آن موضوعی خارج از بحث است.

۳،۴. صحیح حریر

حماد عن حرير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَبَّاسٌ لِقِطَةِ الْعَصَا وَالشَّطَّاطِ وَالْوَيْدِ وَالْحَبْلِ وَالْعِقَالِ وَأَشْبَاهِهِ قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ؛ ابو عبدالله ﷺ فرمود: برداشتن لقطه‌هایی هم‌چون عصا، چوبی که در میان دو لنگه‌ی جوال گذاشته می‌شود، میخ، طناب و زانوبند شتر اشکالی ندارد. حریر گفت: ابو جعفر ﷺ فرمود: برای این موارد طالبی نیست.^۲

این روایت، روشن‌ترین روایت بحث اعراض است؛ زیرا قید «لیس لهذا طالب» بر مورد اعراض تطبیق می‌شود و در این فرض حضرت حکم به صحت تملک نموده‌اند.

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۱۲.

۲. همان، ح ۱۵.

اشکال: این روایت دلیل بر خروج مال اعراض شده از ملک مالک نیست و تنها بر جواز تملک آن، دلالت می‌کند؛ زیرا مستفاد از عموم تعلیل «لیس لهذا طالب» جواز تملک مالی است که از آن اعراض شده است. همچنین مستفاد از تعبیر «لا بأس بلبقة العصا...» جواز هرگونه تصرف در مال اعراض شده و جواز تملک آن است، بلکه غالباً برداشتن اشیایی مثل چوب از بیابان، به قصد تملک است.

در آغاز به نظر می‌رسد به جای عبارت «لیس لهذا طالب» می‌بایست «لیس مالکه طالبه» گفته می‌شد؛ ولی ظاهراً معنای حدیث این است که «هیچ ذی‌حقی که این مال را طلب کند، وجود ندارد» و مانعی از التقاط و تملک آن نیست.

۴،۴. صحیحہ عبدالله بن سنان

ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال من أصاب مالا أو بعيراً في فلاة من الأرض قد كلت و قامت و سببها صاحبها مما لم يتبعه فأخذها غيره فأقام عليها و أنفق نفقة حتى أحيها من الكلال و من الموت فهي له و لاسبيل له عليها و إنما هي مثل الشيء المباح؛

ابوعبدالله علیه السلام فرمود: هر کس در بیابان خشک و بی آب و علفی مال یا شتری بیابد که ناتوان شده، ایستاده و صاحبش او را رها کرده است و در پی او نمی‌آید، پس دیگری او را بگیرد، به او رسیدگی کند و برای او خرج کند تا از ناتوانی و مرگ نجات یابد، پس (آن شتر) از آن او است و صاحب شتر هیچ حقی بر آن ندارد و آن شتر مثل (سایر) چیز(های) مباح است.^۱

روایت در موردی که مالک از مال خود اعراض نموده است حکم به صحت تملک نموده است.

اشکال اول: گرچه روایت مربوط به اعراض است؛ اما تمام صورت‌های آن را در بر نمی‌گیرد و تنها می‌تواند به صورتی اشاره کند که مال اعراض شده در معرض تلف است چنان‌که فقط بر جواز تملک دیگران دلالت دارد.

۱. همان، ح ۱۳. در مورد کلمه «مال» در روایت باید گفت که از معناهایی که برای مال ذکر شده است، بقر و غنم است که گویی در اینجا مراد همین است.

اشکال دوم: شاید از روایت استفاده شود که اعراض، سبب خروج مال از ملک مالک نیست؛ زیرا اگر اعراض سبب خروج مال از ملک مالک بود، باید «إنما هي شيء مباح» تعبیر می‌شد، در حالی که تعبیر روایت «إنما هي مثل الشيء المباح» است. از این تعبیر می‌توان یافت که با اعراض، مال از ملک مالک خارج نشده و مصداق شیء مباح نمی‌گردد؛ بلکه تنها همانند شیء مباح، تملک آن برای دیگران جایز است.

پاسخ: به نظر می‌رسد که این برداشت نادرست است؛ زیرا مال اعراض شده، هرچند بگوییم که از ملک مالک خارج می‌گردد، ولی تا کسی آن را بر ندارد و تصرف معتنا به نکند مالک می‌تواند از اعراض خود برگردد؛ بنابراین دیگر آخذ، مالک آن نمی‌باشد و کسی هم حق اخذ ندارد. از این رو مصداق «شیء مباح» نیست، بلکه «مثل شیء مباح» است. حیوانی را که انسان در بیابان می‌یابد و موضوع روایت است، شیء مباح نیست، بلکه مثل شیء مباح است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اعراض سبب خروج مال از ملک مالک می‌گردد و دیگران می‌توانند مال اعراض شده را تملک کنند؛ ولی اگر مالک اصلی پیش از اخذ دیگران یا پس از اخذ و قبل از تصرف معتنا به از اعراض خود بازگشت، مالک مال خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزة، قم: دار سید الشهداء للنشر، چ ۱، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۲. ایروانی، علی بن عبدالحسین، جمان السلك فی الإعراض عن الملك، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳. حلی، ابن ادریس محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۴. خوئی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی ره، چ ۱، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۵. شیخ طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ هـ ق.

۶. کلینی، محمدبن جعفر، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ هـ ق.

۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چ ۱، ۱۴۰۸ هـ ق.



تأجتها

سال اوله شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶